

که کردستم کمر بودی چه بود  
 ز وصلش بهره ور بودی چه بود  
 مسلک کیویش چون شازده  
 مددای دل دیوانه کردی  
 بهم در باغی از غنچه خام  
 شکار جان خود را چه برنام  
 بقصد خوردشام دلخواه  
 بنمت خانه خود رو در پیش  
 به جلواش قند و مغز بادام  
 گرفتی از لب دندان او دام  
 میا که خوانهای ملون  
 بنغمتهای کوناگون مرزین  
 برای میوهای کوزه کوزه  
 ز سیمین سبب کردی بوی  
 کی از سینه مرغ در پیش  
 کبابش ز کردی از دل  
 کی دادی جو لعل ابراش  
 مر با پای خاقان خوشگوارش  
 چه کردی پیش از شکر تاب  
 شدی همچون نبات از سرم  
 بهر خورش کزینها میل بود  
 روان چون جان خویشش  
 شبانه که کش خیال خوابی  
 ز روز ریخ او به تار بود  
 بیفتندی فراتش پس برش  
 نمادی عهد و پیمان حیرش

بدوشش خلی از نو کشیدی  
 به روزی که صبح نویدی  
 بتاج دیگرش استی فرق  
 چو از خور تاج کردی خورشق  
 باین دیگر بستی میانش  
 چو سرفراخی سر در پیش  
 نش طالع دور در از یک گریه  
 رخ آن آفتاب لغز میان  
 سیک افتر شد هرگز سرفراز  
 دوبار آن تازه سر در پیش  
 میان خود مگر چون نه قند  
 بنبت آن لیشکر از یک گریه  
 هزاران بوشش استی فرق  
 چو تاج زر بفرش بر نهادی  
 باوج سردی مویز با  
 کچون تو خاکپایش تاج با  
 شدی همراز با پرامن او  
 چو بر این کشیدی بر تن  
 دزان تن چون تو بر خور او  
 تم گفتی ز نو یک تار بادا  
 چو کردی راست گفتی مر قارا  
 که چون تو در آغوشش گنگ  
 که رفتی این تن بر زباش  
 که کردستم  
 که چون حبت کردی بر پیشش